

نگاهی به شعر

«سیاسی - اجتماعی» ایران

■ احمد حیدریگی

انتقال احساسات و عواطف و ظرایف و لطایف درونی به مناسب تر و توانمندترند و نباید به مباحث خشن سیاسی و اجتماعی پردازند، این چشم داشت درستی است اما گاه حوادث اجتماعی چنان گستره ی پهنآوری پیدا می کنند که هنر را با تمام انواع و ابعادش زیر تأثیر قرار می دهند به نحوی که شعر و هیچ هنر دیگری نمی تواند در برابر آن بی تفاوت و بی اعتنا بماند و اگر بمانند همان داوری جهانی به چنین سکوتی معترض خواهد شد، اعتراضی که هم اینک به شاعران ایرانی و فارسی زبان می شود که در قتل عام شهر و مردم ایران به دست مغولان، تیموریان، غزنویان و سلسله ها و شاهان دیگر، ایرانی یا غیر ایرانی در کنار جوی خون و آتش و دود به سو و زلف یار و موی میان و ساقی و ساغر پرداخته اند گویی نه چشم داشته اند و نه گوش و نه زبان، که البته چنین نیست و شاعران بسیاری از این اتهام مبری هستند. اما در زیر سایه ی دستم زده تهنیت، شاعران، که هنرمندان دیگر و حتی مردم عادی بی تفاوتی نمی مانند، در دوران دو قطبی بودن جهان هزاران شاعر،

ارج نهادن به مرزشناسی هنر، احترامی بیشتر از آن است که آن را در محدودی «هنر برای هنر» یا هر نظریه ی دیگر محبوس کنیم که ناقض این بی مرزی باشد، واقعیت پیش رو این است که هنر از آغاز بی هیچ پایبندی به نظریه و نظریه پردازی راه خودش را رفته و به هر چیز و هر پدیده ای پرداخته است که یکی از آن ها می تواند سیاست و اجتماع باشد. واقعیت دیگر این که داوری جهانی نسبت به هر هنر شعر و موسیقی در پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی با هنرهای دیگر متفاوت بوده است، به این معنی که مثلاً به هنر داستان نویسی، و در قرن اخیر به هنر سینما اجازه داده است به صورت نامحدود به چنین مسائلی پردازند، که در این زمینه شاهکارهای بزرگ خلق شده اند که «بینوایان» هوگو، «جنگ و صلح» تولستوی «دکتر ژواگویی» پاسترناک، «کلبه ی عمو تام» بیچر استاو نمونه های اندکی از بسیارند. چشم داشت مردم از شعر و موسیقی احتمالاً به این دلیل است که این دو برای بیان و

نویسنده، فیزیکدان، فیلسوف، موسیقیدان و حتی ورزشکار از بلوک شرق به غرب فرار کردند و علیه مظلّم موجود در کشور هایشان نوشتند، سرودند، خواندند و گفتند و پاره‌ای که موفق به فرار نشدند در داخل کشورهای خود بازداشتگاه‌های مخوف و شکنجه‌های جسمی و روانی را تحمل کردند و صدای اعتراض خود را به جهان رساندند، در چنین شرایطی همه‌ی چیزها، همه‌ی صداها، همه‌ی قلم‌ها و همه‌ی تئوری‌های هنری و فلسفی خود به خود متحد می‌شوند و چنان که گویی سیلی یا زلزله‌ای روی داده، هر کس با هر عقیده و مرامی به کمک مصیبت‌دیدگان می‌آید و همه‌ی اختلاف‌ها و تفاوت‌ها کنار گذاشته می‌شوند. این می‌تواند یک قاعده باشد که مردم مرفه، آزاد و برخوردار از آزادی و عدالت، سیاست و مدیریت جامعه را به امین‌ترین و شایسته‌ترین آدم‌های منتخب خود می‌سپارند و با راحتی خیال به خود و تزئین زندگی خود برای برخورداری و لذت بردن از هنر ناب می‌پردازند، اخبار جهان و کشورشان صبح به صبح با شیشه‌ی شیر و روزنامه پشت در خانه‌هایشان قرار می‌گیرد و نیم‌ساعتی ضمن صرف صبحانه، همراه گوش کردن به موزیک دلخواه از همه چیز آگاه می‌شوند. به جای آن‌ها مطبوعات آزاد مراقبتند که کوچک‌ترین تخلفی صورت نگیرد، چنین مردمی حق دارند که بخواهند هنر بکر و دور از سیاست و مسائل اجتماعی صرفاً به عنوان پدیده‌هایی دلپذیر و لذت‌بخش حفظ شوند. اما در آن‌جا که مردم از همه‌ی این مواهب محرومند، حذف مسائل سیاسی و اجتماعی از هنرهای ملی بسیار مضحک به نظر می‌آید. نشانه‌ی دیگر این قانونمندی در شیوه‌ی بیان هنری است، شاعر برخوردار از آزادی بیان و برخوردار از مصونیت مدنی و حقوقی اجتماعی مطلقاً نیاز ندارد که سخنش را در پرده‌ی استعاره و ایهام و اشاره و تمثیل ببوشاند، حرفش را صریح و روشن بیان می‌کند. اما در شرایط خفقانی و حکومت ترس و وحشت و ناامنی و بی‌قانونی که قرن‌ها در کشور ما وجود داشته و در کنار هر قدر قدرت و قبه‌ی عالمی چندین جلاّد گوش به فرمان برای گردن زدن، چشم درآوردن، گوش بریدن و زبان از حلقوم کشیدن حضور داشته‌اند یا آنچه به سیاست و جامعه مربوط می‌شد مطلقاً به زبان نمی‌آید و یا به ایما و اشاره و از زبان شیر و گاو و

روبه و یا چون پروین اعتصامی از زبان سیر و پیاز و نخود و لوبیا به زبان می‌آمده است، این است که شعر سیاسی - اجتماعی ما، در یک دوره‌ی طولانی بیش از هزار ساله، از آغاز تا انقلاب مشروطه شعری است پر از رمز و راز و سرشار از استعاره و ایهام و سایر ظرایف و صنایع شاعرانه و در موردی غیر قابل ترجمه به زبان‌های دیگر و در صورت ترجمه برای مردم غیر ایرانی تاحدی نامفهوم. حافظ می‌خواسته است بگوید: «انسان‌های شریف، شایسته و دانشمند به کنار گذاشته‌اند و برعکس آدم‌های نادان، نالایق و نادرستکار به مقام و منزلت رسیده‌اند» و چنین می‌گوید:

جای آنست که خون موج زَند در دلِ لعل زین تغابن که
خَرَف می‌شکند با زارش
یا:

همای گو مَفکن سایه‌ی شرف هرگز بر آن دیار که
طوطی کم از زَغَن باشد

این همه پنهان‌کاری برای چیست؟ جز این است که شاعران ما کوشیده‌اند، راهی بیابند برای بیان سخنان ممنوع به صورت مجاز، به نظر من هیچ ملتی نتوانسته است مانند ایرانیان و به ویژه شاعرانش، با ابداع صدها «شگرد»، «ترفند» و بهتر است گفته شود «زیرکی» و «تاکتیک» خطرناک‌ترین اندیشه‌ها را چنین بدیع و گویا در زیر چشم و گوش جباران روزگار به مردم برساند، آن‌گاه آسمان، فلک، روزگار، چرخ کبود، را به جای صاحبان قدرت می‌نشاند و گاه از یک ضمیر غایب (سوم شخص) و گاه به صورت گفت‌وگو با یک مخاطب ساختگی، حتی با درخت، ستاره، سخنشان را با همین شگردها بیان می‌کنند، هر چند این شیوه منحصر به حافظ نیست، از آن‌جا که بهترین نمونه‌ها را در دیوان حافظ می‌توان یافت نمونه‌های دیگری از این شاعر بزرگ را ارائه می‌دهم:

شد، آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند

هزار گونه سخن در دهان و لب، خاموش

-

بی‌مزد و منت، هر خدمتی که کردم

یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت

-

کاغذین جامه به خونابه بشویم، که ملک

رهنمونیم به پایِ عَلمِ داد نکرد

مشکلی دارم ، ز دانشمند مجلس باز پرس
تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
- و ادامه ی غزل

باده با محتسب شهر ننوشی ، زنهار
که خورد باده ات و سنگ به جام اندازد

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند؟
پنهان خورید باده ، که تعزیر می کنند؟

خدا را محتسب ، ما را به فریاد آف و نی بخش
که سازِ شرع زین افسانه بی قانون نخواهد شد

و ادامه ی غزل

یاری اندر کس نمی بینم ، یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستاران را چه شد؟

در میخانه بیستند ، خدایا مپسند

و ادامه ی غزل

و ادامه ی غزل

نه هر که طرف کُله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروی داند
و فا و مهر نکو باشد ، از بیاموزی
و گرنه هر گونه تو بینی ، ستمگری داند

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
بار دگر روزگار ، چون شکر آید

ای گدایان خرابات ، خدا یار شماست
چشم انعام ندارید ز انعامی چند

بر در آریاب بی مروت دنیا
چند نشینی که خواجه کی به در آید

زاغ چون شرم ندارد ، که نهد پا بر گل
بلبلان را سزَد آر دامنِ خاری گیرد

صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید جوی ، بو که بر آید

ساقی به جام عدل بده باده ، تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید

شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد
قدر یک ساعته عمری که در او داد کند

این ها نمونه هایی بود که جز بیت اول ، بقیه را از
غزل های با قافیه ی مختوم به حرف (دال) از حافظ شاملو
گرفته ام که ده ها برابر آن در بقیه ی غزل ها و هزاران برابر
در شعر فردوسی ، سعدی ، مولانا ، عطار و دیگران وجود
دارد. در یک پژوهش کلی می توان به این نتیجه رسید که
این شاعران زیرکانه و به قول حافظ رندانه از برخورد
مستقیم با حاکمان و قدرتمندان وقت پرهیز کرده اند اما
به صورتی کارآمد و مؤثر به روشنگری جامعه پرداخته اند
و آن ها را از مظالمی که بر آنان روا داشته شده آگاه
ساخته اند بسیاری از این تکبیت ها را در لابه لای
غزل های عاشقانه و عارفانه استار کرده اند و ناچار در

شهر خالی است ز عشاق ، بود کز طرفی
مردی از خویش برون آید و کاری بکند؟

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن
مرو به صومعه ، آن جا سیاهکارانند

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

نورده سوم، شماره ۲
نظم، یازدهم، دوازدهم
هزار و سیصد و هشتاد و سه

کنار آن‌ها زنده مانده‌اند و به همین دلیل است که تعداد غزل‌ها، قطعات و قصایدی که کلاً سیاسی و اجتماعی باشند بسیار اندکند و یا وجود داشته‌اند و امکان ثبت و ضبط پیدا نکرده‌اند و تدریجاً از میان رفته‌اند این نوع شعر سیاسی - اجتماعی همانند شعرهای تغزلی، عاشقانه، عارفانه و عاطفی دارای تمام ویژگی‌های هنری و شاعرانه است و همه‌ی ظرایف و صنایع شعری در آن رعایت شده است، اما در دوران مشروطیت، اصولاً با ضعف سلطنت قاجار در

پرهیز نکرده است. این‌ی‌ی‌پرده‌سرای‌ی‌هرچند به صورت مقطعی در زمان خودش در حرکت‌های اجتماعی و آگاهی مردم ایران که قرن‌ها در بی‌خبری از دنیای خارج به سر برده‌اند نقش بسیار مؤثری داشته است ولی از جوهره‌ی شعری و خلاقیت هنری و هم‌چنین از صنایع و ظرایف شعری به کلی بی‌بهره است. پس از سقوط حکومت قاجار، علاوه بر عارف قزوینی که تا ۱۳۱۲ در قید حیات بوده است شاعران دیگری چون میرزاده‌ی عشقی و فرخی یزدی که هر دو بر سر کار خود جان باختند شعری بسیار جدی و دور از واژه‌ها و مضامین هرزه اما به صورت غریبی معترض و افشاگر و



همراه اتهام فساد، وطن‌فروشی و خیانت به بالاترین مقامات دولتی ارائه داده‌اند که بسیار تندتر از ایرج میرزا عارف است و همان‌گونه که گفته شد فاقد ارزش‌های هنری و شعری، به بخشی از یک غزل فرخی یزدی بسنده می‌کنم:

باز گویم این سخن را، گرچه گفتم بارها
می‌نهند این خائنین بر دوش ملت بارها
مارهای مجلسی دارای زهری مهلکند
الحذر باری از آن مجلس که دارد مارها

.....
دفع این گفتارها گفتار تواند نمود

از ره کردار باید دفع این گفتارها

از برای این همه خائن بود یک دار، کم

پر کنید این پهن میدان را ز چوب دارها
.....

آنچه مشخص است این شعرها برای عامه‌ی مردم بی‌سواد و کم‌سواد و دقیقاً به انگیزه‌های سیاسی و وادار

زمان مظفّرالدین شاه و پس از آن با تغییر و تحول شرایط اجتماعی و ناتوانی قدرت حاکم در ایجاد ارباب و سرکوبی متفکران، نویسندگان و شاعران، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی، عقاید سیاسی و اجتماعی خود را از رعایت ملاحظه‌کاری و پیچیده‌گویی بی‌نیاز دانسته‌اند و ما، ناگهان با شعری مواجه می‌شویم (و هم‌چنین مقالات و نوشته‌های دیگر) که عریان، بی‌پرده و صریح و گاه همراه اهانت، طنز و بی‌تراکتی به شخصیت‌های دولتی و اوضاع و احوال از هم گسیخته و فساد دولت و دولتیان را به باد انتقاد می‌گیرد و به روشنگری می‌پردازد، که البته در مورد بعضی از آنان این خصوصیات فقط در مورد اشعار سیاسی - اجتماعی شان صادق است و نه سروده‌های غیرسیاسی و غیراجتماعی، چهره‌های مشخص این دوره، یعنی تا پایان حکومت قاجار ایرج میرزا و عارف قزوینی هستند، با این تفاوت که شعر عارف جدی و دور از امانت و بی‌تراکتی و طنز است اما ایرج میرزا حتی از کاربرد کلمات مستهجن نیز

منتهی شود؟ شاید ما به رفاه، امنیت، آزادی و تنعمی که در غرب در کنار پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک و غارت جهان منجر به تنوع طلبی در لباس، در آرایش، در دکوراسیون خانه، در فلسفه، در هنر، در سکس، در مد و در رنگ سال گردیده است رسیده‌ایم و از آن بی‌خبریم؟ □



دوره سوم، شماره ۴
دوم، یازدهم، هوزدهم
مزار و سینه‌دوستاناوسه

کردن آنان به اقدام انقلابی سروده شده‌اند و به علت مربوط بودن به یک دوره‌ی تاریخی و همچنین یک مکان جغرافیایی خاص، پس از سپری شدن آن دوره، برخلاف شعر حافظ و دیگران به کلی از صحنه‌ی ادبیات ایران و از ذهن مردم خارج شده‌اند، با قتل عشقی و فرخی یزدی به ترتیب در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۱۸ باید دوره‌ی این نوع شعر سیاسی - اجتماعی را پایان یافته شناخت. اما این شاعران با بدعت‌های تازه‌ای، منجمله ساده‌گویی و نزدیک شدن به زبان عامه که وارد شعر سنگین و فخیم و بسیار موقر شعر کهن (کلاسیک) ایران کردند، بی‌آن که به چنین انگیزه‌ای سروده باشند موجب تحول بزرگی شدند که به نظر من در ظهور شعر نو بسیار مؤثر بوده است. هرچند آشنایی شاعران ایرانی با شعر جهان و تحولات بسیاری که در غرب رخ داده بود و بالاخره منجر به ظهور نیما و دیگران شد عامل اصلی است. اما شعر دوره‌ی مشروطیت و پس از آن در ایجاد زمینه‌ی مساعد و ایجاد ضرورت، نقش شایسته‌ای داشته است. پس از ظهور و حضور شعر نو، شعر کلاسیک همان مسیر پیش از مشروطیت را با اندکی تغییر در زبان شعری و گرایش به ساده‌سرایی، اما با همان مضامین ادامه داد و به نظر من فقط بعد از انقلاب اسلامی ایران به خود آمد و تن به تغییر دیدگاه‌های کهن و مضامین تکراری و رهاکردن سرزلف ساقی و شب هجران و جور رقیب داده است. اگرچه کسانی هنوز این فرسوده‌سرایی را رها نکرده‌اند و شاید تا چند قرن دیگر رها نکنند، اما شعر نو در کمتر از چند دهه بنیان شعر و دیدگاه شعر را تغییر داده است و شعر سیاسی - اجتماعی را در کنار هزاران مسأله‌ی فکری، احساسی، عاطفی، زیبایی‌شناسی، استعدادهای نهفته‌ی زبان و تغییر بنیادی در استعارات، تشبیهات و شیوه‌ی بیان به جایی رسانده است که با معیارهای پیشروترین شعر جهان برابری می‌کند و شعر سیاسی - اجتماعی با چهره‌ی «زمستان» اخوان، «نازلی» شاملو، «حلاج» شفیعی کدکنی و «آیه‌های زمینی» فروغ و «یادگار خون سرو» ابتهاج نمایان می‌شود.

و اینک موج فکری تازه‌ای از راه رسیده است که این دستاورد خونین هزار و دویست ساله را یک جا باطل و بیهوده می‌داند و تن به هیچ تعهد و مسؤولیت اجتماعی نمی‌دهد و بر عقل و منطق خط بطلان می‌کشد و برای خود توجیه و استدلال دیگری دارد. تا به کجا